



# قدم اول

«قدم اول» نگاهی است مختصر به آنچه پیش روی شماست.

«موزه گردی» درباره موزه‌ای است که اگر چه نام موزه ندارد اما بخشی از تاریخ را می‌شود در آن تماشا کرد.

۳ {تایستان ۱۳۲۱ خورشیدی، انزلی میزبان ۳۰۰ هزار پناهجوی لهستانی می‌شود. اما در بازه زمانی سه‌ماهه که این آوارگان در انزلی ساکن می‌شوند، ۶۳۹ نفر در اثر انواع بیماری‌ها به‌ویژه تیفوس می‌میرند و آن‌ها را در گورستان جداگانه‌ای که مجاور گورستان ارامنه انزلی است، دفن می‌کنند.}

۶ «آداب» درباره پوششی است که زنان هرمرگانی قرن‌هاست بر صورت دارند.

{برقع در واقع روبنده‌ای به شکل مستطیل یا نیم دایره از جنس پارچه یا چرم است که صورت را می‌پوشاند و از پشت سر به وسیله دو بند و گره به هم وصل می‌شود، قسمتی از آن نیز برای چشم‌ها و تنفس باز است.}

۸ «طبیعت» درباره گیاهی است که همین حالا در آبیگرهای شمالی گل داده و تماشاگران را به تماشای می‌خواند.

{این روزها متأسفانه لاله‌های تالابی، بیشتر از هر وقت دیگری در معرض خطر قرار گرفته‌اند. آن قدر که نام این گیاه هم در فهرست گیاهان در معرض خطر قرار گرفته است. چندین عامل باعث شده تا این گیاه بومی آبیگرهای شمال کشور، روز و روزگار خوشی نداشته باشد.}

۱۲ «تاریخ» شرح قدم زدن در یک بازار قدیمی است در قم.

{آن روز که استاد «حسن معمارباشی» ساخت تیمچه را آغاز کرد، هیچ کس نمی‌دانست این بازارچه که امروز مانند نگینی در دل بازار قم می‌درخشد، به اثری بی‌نظیر تبدیل خواهد شد. امروز بازار قم بدون تیمچه و تیمچه بدون نام استاد حسن معمارباشی بی‌معناست.}

۱۴ «پیشه» درباره پیشه‌ای است که یک پایش در عالم هنر است و پای دیگرش در عالم کشاورزی.

{قلم‌نی دزفولی، ابزاری است که سال‌ها خوشنویسان خط زیبای فارسی را به خود عادت داده است؛ اما بی‌مهری‌ها، حال و احوال این محصول خوش آب و رنگ را ناخوش کرده است.}

۱۶ «خیابان غذا» درباره غذایی است جنوبی.

{خود جنوبی‌ها معتقدند این شیوه پخت از پاکستان آمده است؛ پرپی‌راه هم نیست. این حجم از هل و گلاب، حتماً ریشه هند و پاکستانی باید داشته باشد.}

به بهانه رام کردن «قله وحشی» توسط بانوی کوهنورد خراسانی

# قهرمان روزهای سخت

هدیه سادات میر مرتضوی

مهشید را می‌شناختم. دوست و همبازی دختر عمه‌هایم بود. او را بارها دیده بودم. چه آن زمان که دخترکی کوچک با گیسوان بافته بود و چه در میهمانی‌های رسمی تر وقتی زن زیبایی شده بود که از چشمانش زندگی جاری می‌شد. پنج سال قبل که حادثه تلخ اشتراک کوه به وقوع پیوست، نام مهشید در لیست جان‌باختگان قله «کول جنون» بود. او و هم‌نوردهایش بعد از فتح قله، در راه برگشت، گرفتار بهمن شدند و صعودشان به سمت آسمان‌ها تغییر مسیر داد. مهشید جان محمدی را دورادور می‌شناختم ولی نمی‌دانستم مدت‌هاست کوهنوردی را به شکل حرفه‌ای دنبال می‌کند. نمی‌دانستم او و اکرم حقانی دو کوهنورد خراسانی که تنها بانوان حادثه تلخ اشتراک کوه محسوب می‌شدند، جزو کارآزموده‌ترین‌ها بودند.

آن روزها همزمان با خواندن اخبار مربوط به مرگ مهشید و تماشای چندین باره آخرین تصاویر و فیلم‌هایش، سرمای غریب بر قلبم چنگ می‌انداخت و در آن حال بارها از خود می‌پرسیدم در پشت آن لیخن‌پیروزمند، آن خنده از ته دل، آن برق رضایت چشمان، چه رازی پنهان است؟ و آن لحظه‌ای که مهشید و اکرم، پا به پای مردان، خود را به قله رسانده‌اند و به تابلو زرد رنگ «کول جنون» اشاره می‌کنند و فریاد شادی سر می‌دهند، چه احساسی از قلب‌هایشان می‌گذشته است؟ قلب‌هایی که ساعتی بعد، زیر خروارها بهمن، برای همیشه از حرکت ایستاد.

در خلوت خود فکر می‌کردم یعنی چه آوایی مهشید و مهشیدها را همه عمر آن طور به سوی کوه فرا خواند و مسحور کرد؟ او که سال ۹۵ هم در حادثه‌ای در ارتفاعات بینالود، گرفتار شد و توسط نیروهای امداد به زندگی برگشت و در نهایت، مثل خیلی از کوهنوردان، ابدی شدن در دامان باشکوه کوه را به داشتن یک زندگی عادی ترجیح داد.

در همه این سال‌ها کم نبوده‌اند زنان نام‌آوری که در رشته‌های مختلف ورزشی از جمله کوهنوردی که از سخت‌ترین آن‌هاست، به موفقیت‌های بزرگی رسیده‌اند. زنانی که این روزها نام یک نفر دیگرشان، بر زبان‌ها جاری است. شیرزنی دیگر از خطه خراسان که نام ایران را سر بلند کرده است.

افسانه‌ای که این روزها خبرهای موفقیتش حقیقی‌تر از هر حقیقتی است و افتخار هر کسی است که قلبش برای نام ایران می‌تپد.

اسمش افسانه است و آمده‌تابر افسانه‌ها رنگ واقعیت ببخشد و نام خانوادگی اش «حسامی‌فرد» است. او که هر قدمش مانند شمشیری تیز و برنده، قله‌ها را درمی‌نورد و با اراده‌ای نیرومند به پیش می‌رود.

افسانه فروردین امسال، از قله دماوند بالا رفت و اردیبهشت ماه، بلندترین قله جهان یعنی اورست رویایی را با ۸۸۴۸ متر ارتفاع زیر چکمه‌هایش به تسلیم واداشت تا لقب نخستین زن ایرانی را به دست آورد که توانسته از فراز بام دنیا، جهان را به تماشا بنشیند.

او این روزها در صعود پرشکوه دیگرش، شیرینی ایستادن بر فراز قله کی‌دو یا «چوگوری» با ارتفاع ۸ هزار و ۶۱۱ متر در پاکستان را تجربه کرده است. دومین قله بلند جهان که لقب «قله وحشی» را دارد و کشنده‌ترین و پرتلفات‌ترین قله کره زمین است. طوری که تا به حال یک چهارم افرادی که قصد صعود به ارتفاعاتش را داشته‌اند، در طلب وصال این زیبایی و سوسه‌گر، در شیب‌های ترسناک دره‌هایش در آغوش مرگ فرو رفته‌اند و حالا چه خوب، این قله سرکش و پرشکوه، زیر پاهای زنی از خطه خراسان، رام و مهار شده است.

افسانه این روزها لقب نخستین زن ایران را دارد که قله وحشی را به زانو درآورده است. زنی که دارای تحصیلات عالی پزشکی است و از شهر بجنورد، تا بالاترین قله‌های جهان، هزاران کیلومتر راه پیموده است. او که سال‌ها پزشک تیم‌های ورزشی و مربی کوه‌پیمایی بوده است، حالا همه هم‌نوردهای قدیمی اش را پشت سر گذاشته است. قدم به قدم و نفس به نفس، بالا آمده و اوج گرفته تا به همه ثابت کند، آرزوهای ماد دست‌یافتنی هستند فقط اگر بخواهیم.

شاید سال‌ها بعد، وقتی برف پیری به سپیدی قله‌های پربرفی که زیر گام‌های محکم افسانه پشت سر گذاشته شده‌اند، روی سرش بنشیند، زمانی که بالاخره کفش‌های میخ‌دار همیشه در مسیر صعودش را بیاویزد و از لذت پناه بردن در آغوش کوه، عبور از سخت‌ترین معبرها، جدال با برف و بوران و در نهایت تماشای جهان از فراز بلندترین قله‌ها دست بکشد، وقتی به اندازه کافی فرصت پیدا کرد تا به گذشته پرشکوهش بیندیشد، بارها و بارها طعم گس آن بامداد شیرین، در خاطراتش تداعی شود. خنکای صبح روز جمعه ۳۱ تیر ماه سال ۱۴۰۱ را وقتی پس از روزها و روزها پیمایش، همراه هم‌نوردهایی که هر یک از گوشه‌ای از جهان، برای فتح وحشی زیبایی به نام قله کی‌دو آمده بودند، شیرینی این پیروزی را چشید.

شاید آرام‌آرام نام‌هایی مثل کاظم فریدیان، عظیم قیچی‌ساز، رضا شهلایی و حسین بهمنیار را به زبان بیاورد. تنها ایرانیانی که قبل از او موفق به مهار قله وحشی شده بودند. شاید به یاد آن‌ها که در تلاش برای رسیدن به این مسیر، در آغوش کوه آرام گرفتند، قلبش فشرده شود و اشکی از گوشه چشم بر گونه‌اش بلغزد. افرادی مثل داوود خادم که توفان او را برای همیشه از وصال کی‌دو محروم کرد.

شاید در آن لحظات، سیمای زیبای آن جوان افغانستانی هم در خاطرش نقش ببندد. آن صورت آرام با ریش‌هایی مشکی که هیچ‌وقت مجال سفید شدن نیافتند. علی اکبر سخی که روز مرگش، با روز وصال افسانه و هم‌نوردهایش با «چوگوری» رقم خورد و خبر سکنه قلبی اش آن قدر تلخ بود که شیرینی فتح افسانه و بقیه کوهنوردان را با حسرت همراه کرد. جوانی دیگر از خراسان بزرگ، با قلبی عاشق و گرم که خیلی زود از تپش ایستاد.

خراسان بزرگ، خاک پهلوان پروری دارد و این روزها به قهرمان‌هایی مثل افسانه و سخی سخت به خود می‌بالد. آن‌ها که استوار و راسخ مانند کوه‌ها که در راه رسیدن به هدف تا پای جان می‌جنگند. یا پیروز می‌شوند و یا جان شیرین را به مسلخ عشق قربان می‌کنند. قصه این قهرمانی‌ها سال‌هاست ورد زبان مادران خراسانی است. مادرانی که از گهواره‌هایشان فرزندان دلاور برمی‌خیزد تا این خاک پر گهر، همیشه خوشنام و پر افتخار باقی بماند.